

## دکتر دیوید باوئر، مطالعه استقرایی کتاب مقدس، سخنرانی ۲۳ یعقوب ۲:۲۱-۲۶

دیوید باوئر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید باور در تدریس خود در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس است. این جلسه شماره ۲۳ یعقوب ۲: ۲۱-۲۶ است.

حالا، یعقوب به سراغ تاریخ کتاب مقدس می‌رود و این در واقع اصل قضاوتی است که او می‌خواهد انجام دهد.

و البته، یعقوب خدا را به نوعی نویسنده‌ی کتاب مقدس و البته قطعاً محرک اصلی در تاریخ نجاتی که شما در عهد عتیق ثبت کرده‌اید، می‌داند. و بنابراین، این توسل به تاریخ کتاب مقدس، توسل به خداست. این واقعاً اوج استدلالی است که او می‌تواند ارائه دهد.

ما این را در آیات ۲۰ تا ۲۵ داریم. بنابراین، اینجا می‌خوانیم، آیا می‌خواهی به تو نشان داده شود، ای مرد سطحی، که ایمان بدون عمل بی‌ثمر است؟ آیا پدر ما ابراهیم به اعمال عادل شمرده نشد، وقتی که پسرش اسحاق را بر قربانگاه تقدیم کرد؟ می‌بینید که ایمان همراه با اعمال او فعال بود و ایمان با اعمال کامل می‌شد. و آن نوشته که می‌گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی محسوب شد و او دوست خدا نامیده شد، به حقیقت پیوست.

می‌بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود و نه از ایمان تنها. و به همین ترتیب، راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد، وقتی که فرستادگان را پذیرفت و به راهی دیگر فرستاد. زیرا همانطور که بدن جدا از روح مرده است، ایمان جدا از اعمال نیز مرده است.

حال، در آیات ۲۱ تا ۲۴، او درباره ابراهیم بحث می‌کند و سپس با آوردن کسی از تاریخ کتاب مقدس که کاملاً با ابراهیم متفاوت است، یعنی راحاب، همانطور که خواهیم دید، به تاریخ کتاب مقدس استناد می‌کند و نشان می‌دهد که این موضوع نه تنها در مورد ابراهیم صادق است، بلکه معمولاً در تاریخ کتاب مقدس نیز صادق بوده است. بنابراین، او در آیات ۲۱ تا ۲۴ با ابراهیم شروع می‌کند و در اینجا واقعاً یک زنجیره داریم. بنابراین، او از یک چیز به چیز دیگر می‌رود.

ما با تکرار علیت مواجهیم. او با توجیه شروع می‌کند. آیا می‌خواهی به تو نشان داده شود، ای مرد سطحی، که ایمان جدا از اعمال بی‌ثمر است؟ آیا پدر ما ابراهیم وقتی پسرش اسحاق را به قربانگاه تقدیم کرد، با اعمال توجیه نشد؟ اکنون او این مخاطب را که نماینده دیدگاه جایگزین در اینجا است، به عنوان مردی سطحی، در واقع فردی پوچ و بیهوده خطاب می‌کند.

این در واقع کاملاً قابل توجه است زیرا جیمز در اینجا اشاره می‌کند که این مشکل الهیاتی، همانطور که گفتم، این اعتقاد الهیاتی که می‌توان ایمان و اعمال را از هم جدا کرد، که مشروع است، داشتن نوعی ایمان که خود را در اعمال بیان نمی‌کند، معتبر است، در واقع صرفاً یک مشکل الهیاتی نیست، بلکه یک مشکل اخلاقی است. به عبارت دیگر، واقعاً به شخصیت فرد مربوط می‌شود. این از نوعی پوچی، نوعی غرور به معنای تهی بودن، نوعی فساد در عمق خود فرد ناشی می‌شود.

به عبارت دیگر، یک مشکل شخصی وجود دارد که فرد را به سمت اتخاذ این دیدگاه سوق می‌دهد: ای مرد سطحی. فساد اخلاقی قلب فرد، یا حداقل پوچی اخلاقی قلب فرد، می‌تواند کاملاً در پس این موضوع نهفته

باشد، او می‌گوید، ممکن است کاملاً در پس این موضوع باشد. حالا او ادامه می‌دهد و می‌گوید، او در اینجا ادعا می‌کند که ایمان جدا از اعمال بی‌ثمر است.

است [2:20]. [حال، واضح است که در ظاهر، بی‌ثمر بودن این تجارت به argos کلمه مورد نظر در اینجا این معنی است که البته ثمری ندارد. بی‌فایده است.

غیرفعال است. بیکار است. کاری را که برای داشتن جایگاه درست و رابطه درست با خدا لازم است، انجام نمی‌دهد.

اما من فکر می‌کنم کاملاً واضح است که او از این مفهوم ناباروری به دلیل اهمیت ناباروری در داستان ابراهیم و سارا در عهد عتیق استفاده می‌کند و واقعاً به این نکته اشاره دارد و واقعاً با تکیه بر این یادآوری که درست در قلب عهد، رابطه عهدی بین خدا و ابراهیم و فرزندان ابراهیم، وعده باروری، وعده فرزندان، فرزندان بسیار بود. بنابراین، ناباروری در عهد عتیق نوعی کنایه برای عدم رابطه عهدی، برای خارج بودن از رابطه عهدی، برای عدم لذت بردن از رابطه عهدی با خدا بود، در حالی که تجربه باروری نشانه و بیان رابطه عهدی با خدا بود. از برخی جهات، این یک ماده در آن نقطه از رابطه عهدی با خدا بود.

بنابراین، او در اینجا اشاره می‌کند که کل مفهوم رابطه با خدا، رابطه پیمانی با خدا، با این پرسش از ماهیت ایمان به خدا گره خورده است. و البته، ایمان نیز در روایت ابراهیمی، همانطور که او در ادامه اشاره خواهد کرد، در مرکز عهد قرار دارد. بنابراین، از یک سو ارتباطی بین ایمان و ثمربخشی و از سوی دیگر بین ایمان و عهد وجود دارد که شامل ایمان و ثمربخشی می‌شود و از سوی دیگر، رابطه پیمانی وجود ندارد که شامل فقدان ایمان و فقدان ثمربخشی می‌شود.

اما نوع ایمانی که ابراهیم داشت، البته، ثمربخش بود. در واقع به چیزی منجر شد. بر بی‌حاصلی و چیزهایی از این قبیل غلبه کرد.

حال، البته، در اینجا، در آیه ۲۱، پولس مفهوم توجیه را مطرح می‌کند. آیا ابراهیم، پدر ما، هنگامی که پسرش اسحاق را بر قربانگاه تقدیم کرد، با اعمالش توجیه نشد؟ او دوباره این را به شکل یک سوال بلاغی بیان می‌کند، که نشان می‌دهد آنها پاسخ را می‌دانند، یا حداقل باید پاسخ را بدانند. به عبارت دیگر، این راهی برای گفتن این است که کاملاً واضح است، اینطور نیست؟ بر اساس یک قرائت منصفانه و بی‌طرفانه از کتاب مقدس، ابراهیم، پدر ما، هنگامی که پسرش اسحاق را بر قربانگاه تقدیم کرد، با اعمالش توجیه شد.

این یک نوع راز پنهان نیست. در کتاب مقدس آشکار است. حال، به نظر من، عادل شمردگی کاملاً یک اصطلاح پولسی است.

برخی از محققان، مانند لوک تیموتی جانسون، که تفسیر خوبی، و اتفاقاً یکی از بهترین‌ها، در مورد یعقوب نوشته است، با این نظر مخالفند و معتقدند که یعقوب بدون هیچ اشاره‌ای به این واقعیت که این اصطلاح توسط پولس استفاده شده است، از توجیه استفاده می‌کند. اما به نظر من، وقتی یعقوب در مورد توجیه صحبت می‌کند، واقعاً نمی‌توان نتیجه گرفت که او تا حدودی با پولس در گفتگو نیست. ضمناً، استفاده پولس از این اصطلاح، به غیر از یعقوب، فقط پولس است که در عهد جدید از زبان توجیه به معنای نجات و رابطه درست با خدا استفاده می‌کند.

فقط پولس این کار را می‌کند. این کلمه فقط در یک متن خارج از رساله‌های پولس به این شکل آمده است، و آن در فصل سیزدهم کتاب اعمال رسولان است، جایی که لوقا موعظه پولس را در کنیسه‌ای در پیسیدیان

انطاکیه گزارش می‌دهد. اما باز هم، لوقا، این را از دهان پولس به عنوان یکی از شخصیت‌های کتاب اعمال رسولان می‌گوید.

بنابراین، به نظر من، این یک اصطلاح پولسی است. فکر می‌کنم کنار گذاشتن آن بسیار دشوار است. اما یعقوب آن را به معنایی تا حدودی متفاوت از پولس به کار می‌برد، یا حداقل این کار را می‌کند؛ شاید یک راه بهتر برای بیان آن این باشد که او کاری کمی متفاوت از پولس با آن انجام می‌دهد.

برخلاف نظر پولس، توجیه ابراهیم در نقطه‌ی ایمان ابراهیم به وعده‌ی خدا که تجلی عینی آن در ختنه بود یافت نمی‌شود، که همان پیدایش ۱۵:۶ است. به گفته‌ی پولس، و این گفته‌ی پولس در این نقطه بسیار ثابت است، به گفته‌ی پولس، ابراهیم در پیدایش ۱۵:۶ توجیه شد. این نقطه‌ای است که ابراهیم توجیه را تجربه کرد. و بیایید فقط به خودمان یادآوری کنیم که اینجا چه داریم. البته، در پیدایش ۱۵:۶، یعقوب در واقع این متن را نیز نقل قول خواهد کرد.

و باز هم، این پیشنهاد دیگری است که یعقوب ممکن است در اینجا پولس را در نظر داشته باشد. و ابراهیم یا ابرام، به خداوند ایمان آورد و خداوند آن را برای او پارسایی محسوب کرد. پولس این موضوع را، به عنوان مثال، در رومیان فصل ۴، آیه ۳، با شروع از آیه ۲ از فصل ۴، مطرح می‌کند. زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، چیزی برای افتخار دارد، اما نه در برابر خدا.

کتاب مقدس چه می‌گوید؟ ابراهیم به خدا ایمان آورد و این ایمان برای او پارسایی محسوب شد. سپس او به آنچه پولس در آیه ۱۰ می‌گوید، می‌پردازد. پس چگونه این ایمان برای او شمرده شد؟ آیا قبل از ختنه شدنش بود یا بعد از آن؟ نه بعد از آن، بلکه قبل از ختنه شدنش بود.

حال، ابراهیم در فصل ۱۵ ختنه شد. و بنابراین، پولس در اینجا بسیار صریح می‌گوید که ابراهیم در ابتدای فصل ۱۵، قبل از ختنه شدنش در ۱۵:۶، با ایمان عادل شمرده شد. و شما استدلال مشابهی دارید که پولس در غلاطیان نیز مطرح می‌کند. بنابراین، ایمان قبل از ختنه شدنش برای او به عنوان عدالت محسوب می‌شد.

در واقع، شاید یادآوری آنچه پولس در جای دیگری که واقعاً در مورد عادل شمرده‌گی بحث می‌کند، مفید باشد. و آن در غلاطیان فصل ۳، آیات ۶ تا ۹، یعنی عادل شمرده‌گی ابراهیم است. بنابراین، ابراهیم، در غلاطیان ۳:۶ می‌خوانیم که ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او به عنوان عدالت محسوب شد.

می‌بینید که مردان با ایمان، پسران ابراهیم هستند. و کتاب مقدس، با پیش‌بینی اینکه خدا غیریهودیان را از طریق ایمان عادل خواهد شمرد، پیشاپیش به ابراهیم بشارت داد و گفت: «در تو، همه ملت‌ها برکت خواهند یافت.» پس، کسانی که اهل ایمان هستند، با ابراهیم که ایمان داشت، برکت می‌یابند.

شاید اینجا اتفاقاً اشاره کنم که اگرچه وقتی مسیحیان به طور کلی به توجیه فکر می‌کنند، البته به پولس فکر می‌کنند. و وقتی به پولس فکر می‌کنند، اغلب به توجیه فکر می‌کنند، به خصوص در مورد مسیحیان پروتستان. بنابراین، بسیاری از مسیحیان پروتستان، به ویژه در خط لوتر، معتقدند که در مرکز تفکر پولس در مورد انجیل پولس، توجیه قرار دارد.

در واقع، و گمان می‌کنم می‌توان این نکته را مطرح کرد، اما در واقع، پولس فقط در دو رساله خود، در رومیان و در غلاطیان، از زبان توجیه استفاده می‌کند. و بنابراین، فقط از نظر ظاهر این اصطلاح، اینکه چقدر محوری بوده، سوالی وجود دارد. حال، کسانی که در سنت لوتری هستند و حتی افرادی مانند سی. کی. بارت، که یک متدیست بود، استدلال خواهند کرد، و من فکر می‌کنم در این استدلال تا حدودی اعتبار وجود دارد، که ایده توجیه حتی در جایی که شما کلمه را ندارید، در پولس یافت می‌شود.

بنابراین، برای داشتن ایده، لزوماً لازم نیست آن اصطلاح را داشته باشید. و این منصفانه است. این منصفانه است.

اما به هر حال، ما فقط باید این را از زاویه‌ای دیگر بررسی کنیم. اما واضح است که جیمز، خب، به نظر من کاملاً واضح است که او مسئله‌ی توجیه را برای پولس بسیار مهم می‌داند و حداقل علیه کسانی استدلال می‌کند که، به نظر من، مفهوم توجیه از طریق ایمان پولس را گرفته و آن را اشتباه تفسیر کرده‌اند. و همانطور که گفتیم، به نظر می‌رسد جیمز علیه تفسیر نادرست مفهوم توجیه از طریق ایمان پولس استدلال می‌کند.

اما به هر حال، برداشت پولس از عادل شمرده شدن، تا جایی که به ابراهیم مربوط می‌شود، این است که او در پیدایش ۱۵:۶ قبل از ختنه یا قبل از هر چیز دیگری، در هر چیز دیگری که در پیدایش ۱۵:۶ به دنبال آن آمده، عادل شمرده شد. با این حال، برای یعقوب، ابراهیم در پیدایش ۱۵ عادل شمرده نشد، یعنی در پیدایش ۲۲، در بستن اسحاق، در متن آکدا در پیدایش ۲۲، وقتی ابراهیم اسحاق را قربانی کرد، عادل اعلام نشد. به همین دلیل است که او در اینجا می‌گوید، آیا ابراهیم، پدر ما، وقتی اسحاق را بر قربانگاه قربانی کرد، با اعمال عادل شمرده نشد؟ حال، بیان ایمان ابراهیم برای یعقوب، آنطور که پولس می‌گوید، ختنه نبود. فکر می‌کنم شما در اینجا کمی اختلاف نظر دارید.

لزوماً تناقضی در کار نیست، اما به هر حال، یعقوب استدلال نمی‌کند، حداقل باید بگوییم، آنطور که پولس استدلال می‌کند. ابراز ایمان ابراهیم برای یعقوب ختنه نبود، همانطور که برای پولس بود، بلکه قربانی کردن تنها پسرش اسحاق در پیدایش ۲۲:۱۲ بود. خدا از طریق فرشته‌اش، فرشته خداوند، اعلام می‌کند که ابراهیم مطیع یا عادل است، همانطور که خدا در پیدایش ۲۲:۱۲ اعلام می‌کند. اعلام پیدایش ۱۵:۶، تا آنجا که به یعقوب مربوط می‌شود، صرفاً به این ابراز ایمان مطیعانه ابراهیم در پیدایش ۲۲ اشاره می‌کند و آن را پیش‌بینی می‌کند.

در واقع، ما در آیه ۲۳ اینجا خواهیم دید که، منظورم این است که در یعقوب ۲:۲۳، یعقوب پیدایش ۲۲ را به عنوان تحقق پیدایش ۱۵ می‌بیند. و این گفته‌ی کتاب مقدس که می‌گوید، ابراهیم به خدا ایمان آورد و این ایمان برای او به عنوان پارسایی محسوب شد، محقق شد. در آنجا، در موریاء، پیدایش ۲۲، به ابراهیم نشان داده شد و اعلام شد که بر اساس این کار، همانطور که یعقوب آن را می‌نامد، پارسا است.

ابراهیم توسط خدا به عنوان عادل اعلام شد زیرا او واقعاً عادل بود. او از خدا اطاعت کرد. به یاد داشته باشید که فرشته خداوند، که در واقع سخنان خدا را بیان می‌کرد، در پیدایش ۲۲:۱۸ به ابراهیم چه گفت، تو از صدای من اطاعت کردی.

و ابراهیم با ایمانی که در عمل نمایان شد، پارسایی واقعی خود را نشان داد. بنابراین، این ادعایی است که او در مورد عادل‌شمردگی مطرح می‌کند. اکنون، او از عادل‌شمردگی به همراهی می‌رسد.

این در آیه ۲۲ یافت می‌شود. البته، این نتیجه‌گیری از آنچه او می‌نویسد، حاصل شده است. بنابراین، اتفاقاً این مثال خوبی از علیت منطقی است.

برمی‌گردد، اظهار نظری می‌کند، سپس از آن استنباطی می‌کند. می‌بینید که ایمان همراه با اعمال او فعال بود، و ایمان با اعمال او کامل شد. و اتفاقاً، آن کلمه کامل، تکمیل شده، که به صورت تکمیل شده ترجمه می‌شود، از گرفته شده است، به این معنی که به کمال رسید، با اعمال او کامل شد *teleo*.

حالا، در این مرحله، یعقوب متوجه می‌شود که ممکن است منظورش اشتباه فهمیده شده باشد. ضمناً، باید بگوییم همراهی و تکمیل یا کمال. در این مرحله، در آیه ۲۲، یعقوب متوجه می‌شود که ممکن است منظورش اشتباه فهمیده شده باشد.

تأکید او بر اعمال ممکن است به این نتیجه منجر شود که او نقش ایمان را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد، که ایمان مهم نیست. این امر به ویژه بر اساس آنچه او می‌گوید، گفته شده، ادعایی که او در آیات ۲۲ و ۲۱ مطرح کرده است، صادق است، آیا ابراهیم پدر ما به واسطه اعمال عادل شمرده نشد؟ یعقوب متوجه می‌شود که ممکن است اشتباه فهمیده شود، که تأکید او بر اعمال ممکن است به این نتیجه منجر شود که او نقش ایمان را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد، که ایمان مهم نیست، و تنها چیزی که مهم است اعمال است. بنابراین، یعقوب در آیه ۲۲، اصل مطلب را روشن می‌کند.

را دارید، که همان sunerge ایمان فعال بود، به معنای واقعی کلمه، با [چیزی] کار می‌کرد. در واقع، شما کلمه یا کار است، با [چیزی] کار می‌کرد. ایمان فعال بود، با ergon که شکل فعلی erge خورشید است، پیشوند [چیزی] کار می‌کرد و به کارهای ابراهیم کمک می‌کرد.

به عبارت دیگر، اعمال ابراهیم بدون ایمان غیرممکن می‌بود. از سوی دیگر، اعمال کامل - دوباره به کلمه به معنای به کمال رساندن، توجه کنید - اعمال کامل یا ایمان کامل را به همراه دارد. یعنی اعمال، teleao، کامل یا ایمان کامل به این معنا که باعث می‌شود ایمان کاری را انجام دهد که ایمان در وهله اول قرار بود انجام دهد، یعنی فرد را به جایی برساند که در برابر خدا عادل اعلام شود زیرا فرد واقعاً عادل است.

همانطور که پیتر دیویدز می‌گوید، این هم اتفاقاً تفسیر بسیار خوبی از یعقوب است. همانطور که پیتر دیویدز می‌گوید، ایمان به اعمال کمک می‌کند، ایمان کامل را عمل می‌کند. در اینجا فقط می‌توانم اشاره کنم که این موضوع سوالات جدی را مطرح می‌کند. آنچه یعقوب در اینجا می‌گوید، سوالات جدی در مورد تقسیم‌بندی نادرست بین آنچه متکلمان به عنوان عدالت اعطا شده و عدالت انتسابی می‌نامند، مطرح می‌کند.

از (justification) البته، کل مفهوم توجیه (به درستی‌کاری مربوط می‌شود. توجیه، کلمه توجیه به معنای درست‌کار گرفته شده است. بنابراین، توجیه به dikaios گرفته شده است که از dikaiosune به معنای درست کردن یا اعلام کردن درست‌کار است.

به عبارت دیگر، عادل‌شمرده‌گی کاملاً با عدالت مرتبط است. و بنابراین، همانطور که گفتم، فکر می‌کنم استدلال یعقوب سوالات جدی در مورد تمایز نادرست بین عدالت انتسابی و عدالت اعطا شده مطرح می‌کند. طبق اصطلاحات کلامی، عدالت انتسابی تبرئه در پیشگاه خداست.

این اعلامی از سوی خداست که من، اگرچه گناهکار هستم، بخشیده شده‌ام. این عدالت انتسابی است همانطور که معمولاً نامیده می‌شود، در مقابل عدالت اعطا شده، که شامل دگرگونی اخلاقی واقعی است، به طوری که من واقعاً توسط خدا قادر و توانمند می‌شوم تا زندگی‌ای داشته باشم که مورد رضایت خدا باشد زندگی‌ای سرشار از اطاعت، زندگی‌ای سرشار از عدالت به آن معنا. اما استدلال یعقوب در اینجا نشان می‌دهد که اعلام خدا، اعلام خدا مبنی بر اینکه یک شخص صالح یا عادل است، باید شامل واقعیت عدالت واقعی در آن شخص نیز باشد.

همانطور که می‌گوییم، اعلام خدا مبنی بر اینکه شخصی عادل شمرده شده است، برای او به عنوان ایمان محسوب می‌شود، و اعلام خدا مبنی بر اینکه شخصی عادل شمرده شده است، با توانمندسازی اخلاقی واقعی و عدالت واقعی همراه خواهد بود، به طوری که در نهایت نمی‌توانید عدالت اعلام شده را از عدالت واقعی جدا

نتیجه گیری می کند a کنید. خب، به هر حال، او در ادامه از همراهی تا تکمیل و از تکمیل تا تحقق در آیه ۲۳ و این گفته کتاب مقدس که می گوید ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد، محقق شد.

البته این همان پیدایش ۱۵:۶ است. به عبارت دیگر، اینکه خدا ایمان ابراهیم را در پیدایش ۱۵:۶ به عنوان پارسایی به حساب آورد، بر اساس تشخیص خدا بود که ایمان ابراهیم ایمان حقیقی است، نوعی ایمان که در اعمال ظاهر می شود، آیه ۲۲. خدا در پیدایش ۱۵:۶ دید که ایمان ابراهیم معتبر است، ایمان حقیقی است نوعی ایمان است که عمل می کند و خود را در اعمال نشان می دهد. و اینکه داوری خدا در مورد شخصیت ایمان ابراهیم با آنچه ابراهیم در پیدایش ۲۲ انجام داد، محقق شد، تحقق یافت و تأیید شد.

این ارزیابی از ایمان ابراهیم، زمانی که ابراهیم در پیدایش ۲۲ اسحاق را قربانی کرد، دقیق از آب درآمد بنابراین، تحقق پیدایش ۱۵:۶، که ایمان ابراهیم را ایمانی درستکار اعلام کرد. حال، این از طریق علت منجر می شود؛ می بینید، اینجا یک زنجیره دارید، یک چیز به چیز بعدی منتهی می شود.

این منجر به این می شود که، و آنچه شما واقعاً دارید، به یک معنا، یک بازگویی الهیاتی از داستان ابراهیم در اینجا است، همانطور که به ایمان او مربوط می شود. سپس این منجر به چیزی می شود که می تواند اوج این بازگویی داستان ابراهیم باشد، و در آیه ۲۳ یافت می شود، و او دوست خدا نامیده شد. او دوست خدا نامیده شد.

حال، دو متن، نه در پیدایش، در عهد عتیق وجود دارد که در آنها ابراهیم دوست خدا نامیده می شود. اولین متن در دوم تواریخ، فصل ۲۰، آیه ۷ یافت می شود. دوم تواریخ، فصل ۲۰، آیه ۷. آیا تو، ای خدای ما ساکنان این سرزمین را از پیش روی قوم خود اسرائیل بیرون نکردی و آن را برای همیشه به فرزندان دوست خود ابراهیم ندادی؟ اما همچنین، در اشعیا ۴۱:۸. اشعیا ۴۱:۸. اما تو اسرائیل، بنده من، یعقوب که تو را برگزیده ام، فرزند دوست من ابراهیم. فکر می کنم او [این را] گفته است؛ یعقوب به ویژه این متن، اشعیا را در ذهن دارد زیرا در اینجا خود خدا ابراهیم را دوست خود می خواند، ۴۱:۸.

دوست من، ابراهیم. بنابراین، فکر می کنم این کاملاً واضح است که نقطه اوج در این سیر تکاملی است. کارکرد نهایی ایمان، که در اعمال نمود پیدا می کند، آشتی شخصی با خداست.

بر اساس ایمان ابراهیم، که در اعمال تجلی یافت، این نوع رابطه حاصل شد. الزامات رابطه شخصی مستلزم پارسایی واقعی است. تصور شخصی که زندگی نافرمانی یا طغیان علیه خدا را می گذرانند، یا حتی زندگی بی تفاوتی نسبت به اطاعت از فرامین خدا، دوست خدا بودن، و داشتن هرگونه رابطه ای با خدا، غیرقابل تصور است.

الزامات روابط شخصی، مستلزم پارسایی واقعی در برابر ادعایی است که کارهای خدا را انجام نمی دهد، اما در واقع کارهایی انجام می دهد که خلاف اراده و هدف خداست. به یاد داشته باشید، قبلاً دیدیم که در ۲:۹ اعمال اجتناب ناپذیرند. اگر جانبدارانه رفتار کنید، مرتکب گناه می شوید و طبق قانون گناه کارتان محکوم می شوید.

اگر جانبدارانه عمل کنید، گناه می کنید. شما اعمالی از خود به جا خواهید گذاشت. تنها سوال این است که آیا آنها اعمال درست هستند یا اعمال نادرست.

ادعای ایمانی که کارهای خدا را انجام نمی دهد، اما در واقع کارهایی را انجام می دهد که خلاف اراده خدا است گناه می کند و با هدف خدا که با کار خودش در تضاد است، در تضاد کامل با کل امکان داشتن چیزی شبیه به یک رابطه واقعی با خداست. دوستی، البته، شامل صمیمیت متقابل و تحقق شرایط یک رابطه است و صمیمیت رابطه ای را که بدین ترتیب حاصل می شود، گرامی می دارد. بعداً، یعقوب در باب ۴.۴ می گوید، آیا

نمی‌دانید که دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ بنابراین، هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، خود را دشمن خدا می‌کند.

حالا، این وارد می‌شود، به نتیجه کلی در آیه ۶ منجر می‌شود. باز هم، این علیت منطقی است. من می‌گویم که این شماره ۶ است. این نتیجه کلی واقعاً در آیه ۲۴ یافت می‌شود.

می‌بینید که یک انسان به اعمال عادل شمرده می‌شود و نه فقط به ایمان. حال، در ظاهر، این با گفته‌های پولس در تضاد به نظر می‌رسد. در واقع، در بخشی که از رومیان ۴ می‌خوانیم، اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده می‌شد، عادل شمرده می‌شد.

اگر ابراهیم به اعمالش عادل شمرده می‌شد، می‌توانست به آن افتخار کند، اما نه در پیشگاه خدا. بنابراین، در ظاهر، به نظر می‌رسد که با پولس در تضاد است. اما در ذهن من، در واقع با برداشت نادرست پولس در تضاد است.

حالا، من نمی‌دانم که آیا جیمز معتقد بود که علیه پولس بحث می‌کند، در حالی که در واقع اینطور نبود، زیرا پولس را اشتباه فهمیده بود، یا اینکه علیه افرادی در حلقه‌اش بحث می‌کرد که پولس را اشتباه فهمیده بودند. من گمان می‌کنم که مورد دوم باشد. اما در هر صورت، واقعاً به یک چیز ختم می‌شود.

فکر نمی‌کنم اینجا با حرف پولس تناقضی داشته باشید. اعمالی که یعقوب از آنها صحبت می‌کند، اعمال شریعی که پولس از آنها صحبت می‌کند، نیستند. این یک اشاره معمول است وقتی پولس از اعمال صحبت می‌کند و همیشه وقتی پولس از عدم امکان عادل شمرده شدن توسط اعمال صحبت می‌کند، به آن اشاره دارد. وقتی پولس از اعمال استفاده می‌کند، در واقع درباره اعمال شریعت صحبت می‌کند.

یعقوب تلویحاً می‌گوید که انسان باید با ایمان نجات یابد. این در واقع در آیه ۲۴ تلویحاً آمده است. می‌بینید که انسان با اعمال عادل شمرده می‌شود و نه فقط با ایمان.

وقتی یعقوب می‌گوید نه تنها با ایمان، منظورش این است که انسان باید با ایمان نجات یابد، بلکه با نوعی ایمان که در اعمال ریشه دارد. بر اساس اعمال است، یعنی اعمالی که از ایمان سرچشمه می‌گیرند و باید ایمان پایه و اساس و عامل فعال آنها باشد. بر اساس همین نوع اعمال است که خداوند در داوری نهایی، انسان را عادل اعلام می‌کند.

هیچ توجیه پزشکی قانونی برای گناهکاران وجود ندارد. به عبارت دیگر، این یک نوع داستان الهی است، در حالی که خدا ما را گناهکار می‌بیند، به ما به عنوان گناهکار نگاه می‌کند، اما در عوض مسیح را می‌بیند. هیچ توجیه پزشکی قانونی برای گناهکاران وجود ندارد.

بخشش گناه وجود دارد. به این معنا توجیه پزشکی قانونی وجود دارد، اما نه نوعی توجیه در پیشگاه خدا که شامل بخشش بدون اطاعت باشد. به این معنا هیچ توجیه پزشکی قانونی برای گناهکاران وجود ندارد.

خداوند کسانی را که واقعاً صالح هستند، یعنی کسانی که او را خشنود می‌کنند، عادل اعلام می‌کند، و عادل یا عادل شمرده است، در ترجمه سپتوآجینت، در عهد عتیق dikaios می‌شمارد. این در واقع معنای معمول در ترجمه سپتوآجینت به معنای عادل Dikaio. یونانی، کسی که به دلیل پارسایی واقعی خدا را خشنود می‌کند کردن یا اعلام کردن است، یعنی، و بنابراین برای خدا قابل قبول بودن، عادل کردن یا اعلام کردن و بنابراین برای خدا قابل قبول بودن است.

این اساس داوری است، اما چنین کارهایی بدون ایمانی که پشت آنها ایستاده و در آنها فعال است، غیرممکن است. با این اوصاف، پولس هیچ اختلافی نخواهد داشت. به عنوان مثال، به آنچه پولس در رومیان ۲: ۶ تا می‌گوید توجه کنید، زیرا او پاداش خواهد داد، همانطور که خدا به هر کس بر اساس اعمالش پاداش ۱۱ خواهد داد.

به کسانی که با صبر و نیکوکاری در پی جلال و افتخار و جاودانگی هستند، حیات جاودان خواهد بخشید. اما برای کسانی که تفرقه‌افکن هستند و از حقیقت اطاعت نمی‌کنند، بلکه از شرارت پیروی می‌کنند، خشم و غضب خواهد بود. برای هر انسانی که مرتکب بدی می‌شود، اول یهودی و سپس یونانی، مصیبت و پریشانی خواهد بود، برای هر کسی که نیکی می‌کند، اول یهودی و سپس یونانی، جلال و افتخار و آرامش خواهد بود، زیرا خدا هیچ تبعیضی را بر نمی‌گزیند.

حالا، فقط برای اینکه اینجا چیزی در مورد پولس بگویم، اول از همه، فقط برای اینکه موضوع را روشن کنم، وقتی یعقوب در نتیجه‌گیری خود در آیه ۲۴ می‌گوید، می‌بینید که یک شخص با اعمال توجیه می‌شود و نه فقط با ایمان. فقط برای روشن شدن موضوع، پولس در هیچ کجا در مورد توجیه فقط با ایمان صحبت نمی‌کند. ترجمه‌هایی از برخی قسمت‌ها در رومیان وجود دارد که در آنها کلمه "تنها" اضافه شده است، اما در واقع این کلمه در متن اصلی یونانی یافت نمی‌شود.

به معنای ایمان به ، *allein*، این در واقع توسط لوتر اضافه شد. این لوتر بود که در ترجمه آلمانی خود تنهایی، را در آنجا، به ویژه در رومیان، رومیان ۳: ۲۸، اضافه کرد. اما پولس هیچ جا نمی‌گوید که کسی تنها با ایمان عادل شمرده می‌شود.

همچنین، باید روشن کنیم که وقتی پولس از اعمال به صورت منفی استفاده می‌کند، مثلاً در مورد عادل شمرده شدن یا تلاش برای عادل شمرده شدن از طریق اعمال یا موارد مشابه صحبت می‌کند، که البته مؤثر نیست، تا جایی که به پولس مربوط می‌شود، مؤثر نیست. وقتی پولس از اعمال به صورت منفی استفاده می‌کند، پولس نه در مورد اعمال، بلکه در مورد نگرش صحبت می‌کند. این مفهوم در مورد عادل شمرده شدن از طریق اعمال یا تلاش برای عادل شمرده شدن از طریق اعمال، شامل نگرشی از جانب شخص است. پولس در مورد عدالت از جانب شخص، یعنی در مورد زندگی مطیعانه از خدا صحبت نمی‌کند.

وقتی پولس از اعمال به شیوه‌ای منفی صحبت می‌کند، منظورش این نیست. وقتی او از اعمال به شیوه‌ای منفی استفاده می‌کند، از نظر نگرشی به عنوان یک اعتقاد راسخ صحبت می‌کند که ما می‌توانیم بر اساس اعمالمان، خود را در برابر خدا عادل بدانیم. این جوهره گناه است که شریعت در شکل قانونی خود آن را تشویق می‌کند و از این رو، در نوشته‌های پولس، ارتباط بین گناه و شریعت وجود دارد.

اما پولس گاهی اوقات از کلمه «اعمال» به طور مثبت استفاده می‌کند، واقعاً خیلی مترادف، یا حداقل مطابق با نحوه استفاده یعقوب از «اعمال» در اینجا. به عنوان مثال، در اول تسالونیکیان ۱: ۳، ما همیشه وقتی برای شما دعا می‌کنیم، خدا، پدر خداوندان عیسی مسیح را شکر می‌کنیم، زیرا همانطور که او در اینجا می‌گوید، از ایمان شما به عیسی مسیح و عشقی که به همه مقدسین دارید به خاطر امیدی که برای شما در آسمان ذخیره شده است، شنیده‌ایم. چیزی که در اینجا به آن توجه خواهید کرد این است که ما از ایمان شما به عیسی مسیح و عشقی که به همه مقدسین دارید به خاطر امیدی که برای شما در آسمان ذخیره شده است، شنیده‌ایم.

شما پیش از این در کلام حقیقت، انجیلی که به شما رسید، شنیده بودید، همانطور که در تمام جهان، از روزی که فیض خدا را در حقیقت شنیدید و درک کردید، در میان شما میوه می‌دهد و رشد می‌کند. در اینجا متوجه می‌شوید که ایمان، همانطور که می‌گویم، در واقع در اعمال بیان می‌شود. اما این را به ویژه در افسسیان

می‌بینید، جایی که پولس می‌گوید، زیرا ما صنعت خدا هستیم که در مسیح عیسی برای کارهای نیکو ۲:۱۰ آفریده شده‌ایم، کارهایی که خدا از قبل آماده کرده است تا در آنها گام برداریم.

در مسیح عیسی برای کارهای نیکو آفریده شده است، کارهایی که خدا از قبل مهیا کرده است تا ما در آنها سلوک کنیم. شما همچنین این نوع چیزها را در غلاطیان دارید، در واقع در غلاطیان ۵:۶ جایی که پولس می‌گوید، زیرا در مسیح عیسی نه ختنه شدن فایده‌ای دارد و نه نامختونی، بلکه ایمانی که از طریق محبت عمل می‌کند. ایمان از طریق محبت عمل می‌کند.

در اینجا آن عشقی را می‌یابید که، اتفاقاً، او در آیه ۱۴ از فصل پنجم می‌گوید، زیرا تمام شریعت در یک شریعت، در یک کلمه، تحقق می‌یابد: همسایه خود را مانند خود دوست بدار. به عبارت دیگر، اگر آیه ۵:۶ را با توجه به آنچه او در آیه ۱۳:۵ می‌گوید، درک کنید، خواهید دید که ایمان خود را در اطاعت، در عشق، که واقعاً قلب اراده خداست، همانطور که در شریعت بیان شده است، بیان می‌کند. بنابراین، اعمال پولس بیان ضروری ایمان واقعی است.

در واقع، در رومیان ۶:۱-۱۲، پولس درگیر بحثی می‌شود که از بسیاری جهات شبیه به آنچه یعقوب در فصل دوم می‌گوید، است. در واقع، در رومیان ۶، پولس تلاش می‌کند دقیقاً از همان نوع سوءتفاهمی که یعقوب در فصل دوم رساله‌اش علیه آن استدلال می‌کند، اجتناب کند. پولس در رومیان ۶:۱ می‌گوید، پس چه باید بگوییم، آیا باید در گناه ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ به هیچ وجه.

چگونه ما که نسبت به گناه مردیم، می‌توانیم هنوز در آن زندگی کنیم؟ آیا نمی‌دانید که همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافته‌ایم، در مرگ او تعمید یافته‌ایم؟ بنابراین، ما با تعمید در مرگ با او دفن شدیم تا همانطور که مسیح به وسیله جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات گام برداریم. زیرا اگر در مرگی مانند مرگ او با او متحد شده‌ایم، مطمئناً در رستاخیزی مانند رستاخیز او نیز با او متحد خواهیم شد. ما می‌دانیم که خود کهنه ما با او مصلوب شد تا بدن گناهکار نابود شود و دیگر برده گناه نباشیم.

است. زیرا کسی که مرده dikaio زیرا کسی که مرده است از گناه آزاد شده است. و ضمناً، آن کلمه آزاد شده است از گناه تبرئه شده است.

اما اگر با مسیح مرده‌ایم، ایمان داریم که با او نیز خواهیم زیست. زیرا می‌دانیم که مسیح پس از برخاستن از مردگان، دیگر هرگز نخواهد مرد. مرگ دیگر بر او تسلطی ندارد.

او با مرگ خود، یک بار برای همیشه نسبت به گناه مرد. اما با حیاتی که دارد، برای خدا زیست می‌کند. بنابراین شما نیز باید خود را نسبت به گناه مرده و نسبت به خدا در مسیح عیسی زنده بدانید.

در واقع، او اساساً همین چیز، همین نوع چیز را در غلاطیان ۵:۱۳ تا ۱۵ می‌گوید، جایی که البته در بخش قبلی این رساله، استدلال‌های زیادی برای توجیه از طریق ایمان می‌کند. او در ۵:۱۳ می‌گوید، زیرا شما به آزادی فراخوانده شده‌اید، ای برادران. ضمناً، به ارتباط بین آزادی در اینجا، استفاده پولس از آزادی در اینجا، و درک یعقوب از شریعت به عنوان شریعت آزادی، شریعت آزادی توجه کنید.

زیرا ای برادران، شما به آزادی فراخوانده شده‌اید، اما آزادی خود را فرصتی برای شهوت قرار ندهید، بلکه با عشق، خدمتگزار یکدیگر باشید. زیرا تمام شریعت در یک کلمه خلاصه می‌شود: همسایه خود را مانند خود دوست بدارید. اما اگر یکدیگر را گاز بگیرید و بخورید، مراقب باشید که توسط یکدیگر از بین نروید.

حالا، در این مرحله از استدلالش، او متوجه می‌شود که ممکن است کسی بگوید، خب، شما بر اساس ابراهیم استدلال کرده‌اید، اما این تنها یک نفر در کل تاریخ نجات است، همانطور که در کتاب مقدس عبری گزارش شده است. شاید او یک استثنا بوده است. شاید تجربه او منحصر به فرد و غیرعادی بوده است.

بنابراین، یعقوب سپس با معرفی راحاب در آیه ۲۵ به این ایراد احتمالی می‌پردازد. و توجه داشته باشید که در اینجا مقایسه‌ای صریح دارید. و به همین ترتیب، آیا راحاب فاحشه نیز با اعمالش عادل شمرده نشد، زمانی که فرستادگان را پذیرفت و آنها را به راه دیگری فرستاد؟ بنابراین، ممکن است کسی اعتراض کند که تجربه ابراهیم منحصر به فرد بود.

بنابراین، یعقوب مثال دیگری می‌آورد تا به همین ترتیب نکته را بیان کند. اما راحاب به سختی می‌توانست با ابراهیم متفاوت باشد، یک زن، یک بت‌پرست، یک تازه مسلمان شده، یک فاحشه که صدها سال بعد از ابراهیم زندگی می‌کرد. بنابراین، تجربه کسی که بسیار متفاوت از ابراهیم است، همان تجربه توجیه از سوی کسی که بسیار متفاوت از ابراهیم است، به این واقعیت اشاره دارد که در طول تاریخ اسرائیل، افراد از هر نوع و در همه زمان‌ها با اعمال توجیه می‌شدند و نه فقط با ایمان.

راحاب به خاطر ایمانش شناخته شده بود. اگرچه یعقوب صرفاً این را فرض می‌کند، اما توجه صریحی به آن جلب نمی‌کند. اما راحاب، البته، به خاطر ایمانش شناخته شده بود.

همانطور که اشاره شد، او فردی با ایمان بود و تقریباً مطمئناً این همان چیزی است که یعقوب با آنچه او در یوشع ۲: ۹ تا ۱۱ می‌گوید، در ذهن داشته است. می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده است و ترس شما بر ما مستولی شده است و همه ساکنان این سرزمین از شما می‌گریزند، زیرا شنیده‌ایم که چگونه خداوند آب دریای سرخ را پیش روی شما خشکاند، هنگامی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه را که با دو پادشاه اموریان که در آن سوی اردن بودند، سیحون و عوج، که آنها را کاملاً نابود کردید، انجام دادید.

و البته، در عبرانیان ۱۱:۳۱، در تالار مشاهیر ایمان معروف، در فصل یازدهم عبرانیان، از راحاب به عنوان نمونه‌ای از ایمان یاد شده است. صرف پذیرش یک عقیده نمی‌توانست جان او، یا جان خانواده‌اش، یا جان جاسوسان را نجات دهد. صرف پذیرش یک عقیده نمی‌توانست جان او را نجات دهد، اگر او برای محافظت از جاسوسان اقدام نمی‌کرد.

کارهای او که از ایمانش سرچشمه می‌گرفت، او را نجات داد و همچنین برای جامعه ایمانی، جاسوسان، جاسوسان بنی اسرائیل، اثرات سودمندی داشت و البته، کاری که او انجام داد، فتح کامل سرزمین و تحقق برکات عهدی سرزمین را برای اسرائیل ممکن ساخت. البته، کاری که او برای جاسوسان انجام داد، مهمان‌نوازی بود. او به نیازمندان مسکن و غذا داد.

این موضوع، یعقوب را به نتیجه‌گیری کلی و مستند خود می‌رساند. او در مورد اشخاص خاص، ابراهیم و راحاب، صحبت می‌کرد. اکنون، او جلوتر می‌رود و از آن یک نتیجه‌گیری کلی می‌کند، اما این کار را به معنای اثبات انجام می‌دهد.

به عبارت دیگر، او می‌گوید که این روشی است که خدا در رابطه با این افراد به دلیل یک اصل کلی عمل کرد، زیرا همانطور که بدن جدا از روح مرده است، ایمان جدا از اعمال نیز مرده است. حال، شما آشکارا مقایسه‌ای بین مرگ بدن و نوع مرگی که با جدایی ایمان و اعمال آشکار می‌شود، دارید. فکر می‌کنم یعقوب در اینجا دو چیز را مد نظر دارد.

اول، او اشاره می‌کند که جدایی اعمال و ایمان با مفهوم الهیاتی مرگ مرتبط است. این جدایی به فروپاشی و نابودی در انواع زمینه‌ها و به انواع روش‌ها اشاره دارد و منجر به آن می‌شود. این جدایی از مرگ ناشی می‌شود و به مرگ می‌انجامد.

این هیچ ربطی به خدای زنده ندارد. او این را با کل مفهوم وسوسه و گناه که در فصل ۱ مورد بحث قرار داده بود، مرتبط می‌کند. اما هر شخص، ۱:۱۴، هر شخصی زمانی وسوسه می‌شود که توسط میل خود فریب خورده و فریفته شود، سپس میل زمانی که آستن شده و گناه را به دنیا می‌آورد، و گناه زمانی که کاملاً رشد می‌کند، مرگ را به بار می‌آورد. این به همان قلمرو زنجیره‌ای تعلق دارد که او در ۱:۱۵ توصیف کرده است.

نکته دومی که به نظر می‌رسد او در اینجا مطرح می‌کند این است که جدایی ایمان و اعمال، هم ایمان و هم اعمال را نابود می‌کند. هیچ کدام برای هیچ چیزی خوب نیستند و هیچ کدام نمی‌توانند بدون دیگری به هدف مورد نظر خود برسند. ایمان بدون اعمال مانند جسدی پوسیده، چیزی نفرت‌انگیز، عجیب و غریب، بی‌فایده و ناپاک است، در حالی که اعمال بدون ایمان مانند روحی بی‌شکل و بدون بدن است.

ضمناً، اگرچه این فکر می‌توانست در میان بسیاری از یونانیان در دنیای یونانی-رومی خوشایند باشد، اما در تفکر یهودی مفهومی عجیب و غریب و در واقع غیرقابل تصور بود. در تفکر یهودی، انسان بدن ندارد. انسان خود یک بدن است. شما نمی‌توانید انسان را به عنوان یک روح بی‌شکل تصور کنید، اما این چیزی بود که جیمز به آن دامن می‌زد.

ایمان بدون عمل مانند جسدی پوسیده، نفرت‌انگیز، عجیب و غریب، نجس و بی‌فایده است، در حالی که عمل بدون ایمان مانند روحی بی‌شکل و بدون بدن است، بخاری که هیچ قدرتی، هیچ معنایی، و در تفکر یهودی، هیچ وجود واقعی ندارد. بنابراین، همانطور که در اینجا ذکر شد، ما قبلاً در مورد جانبداری و منطق پشت آن صحبت کردیم. اجازه دهید در اینجا چیزی در مورد ترکیب ۲.۱ تا ۱۳ بگویم، کمی به عقب برمی‌گردیم.

مشکلی که ما واقعاً پشت آیات ۱ تا ۴ داریم، این است که مسیحیان بودند، یا حداقل او می‌گوید که مسیحیان ممکن است تمایل داشته باشند که ثروتمندان را نسبت به فقرا ترجیح دهند و به آنها احترام بگذارند. این تمایل به چندین مشکل عمیق‌تر اشاره دارد، به ویژه نگرشی نسبت به اشخاص که منعکس‌کننده‌ی خلق و خوی کلی انسان است که برخلاف خدا و معیارهای خدا است، یعنی شیطانی و دنیوی. به طور خاص، این نگرش شامل موارد زیر است.

از نظر ایمان، انکار عملی ایمانی که چنین مسیحیانی ادعای داشتن آن را دارند، تناقضی با ماهیت ایمان موضوع ایمان، تجربه ایمان آنها. این را از بحث ما به خاطر دارید. از نظر تشخیص، این شامل اشتباه گرفتن ارزش نسبی ظواهر زودگذر و گذرا با ارزش نسبی دغدغه‌های پایدار و نهایی، ایمان، عشق و مالکیت پادشاهی است.

از نظر دیدگاه، این شامل دیدن این جایگاه و مقام دنیوی به عنوان مهم‌تر از جایگاه و مقام در پادشاهی خدا می‌شود. از نظر دارایی، شامل نگرشی است که ممکن است تمایل بیشتری به کسب دارایی را نشان دهد، چیزی که ثروتمندان می‌توانند به آنها بدهند. این دروغ بخشی از انگیزه برای چاپلوسی ثروتمندان و فاصله گرفتن از فقرا است.

سپس، که او دوباره در آیات ۱ تا ۱۰ باب ۴ به آن برمی‌گردد، تا از مزایای آخرالزمانی تصاحب پادشاهی خدا، بهره‌مند شود. از نظر قدرت، این شامل رفتاری است که مبتنی بر ترس و ارباب از افراد قدرتمند بوده است نه ترس از خدا و داوری خدا. ضمناً، این جنبه‌ای است که قبلاً به آن اشاره نکردم، اما آیات ۶ تا ۷ باب ۲

نشان می‌دهد که یکی از انگیزه‌های آنها برای نحوه برخورد با ثروتمندان، ترس و ارباب از آنچه ثروتمندان می‌توانند با آنها انجام دهند، است.

سپس از نظر فرض، این شامل به عهده گرفتن نقش قاضی نیز می‌شود. نقشی که فقط متعلق به خداست فرض کردن نقش خدا، و به خود گرفتن نقشی که فقط متعلق به خداست. از نظر تقوا، این رفتار در تضاد با دین واقعی و تقوای واقعی است، که شامل یک طعنه عمیق است زیرا این رفتار، حداقل جیمز این رفتار را در زمینه پرستش خدای حقیقی ارائه می‌دهد، رفتاری که دقیقاً در پرستش بیان می‌شود.

او این کار را می‌کند تا نشان دهد که چنین پرستشی با پرستش خدای حقیقی در تضاد است. سپس، از نظر تأیید، با ترجیح ثروتمندان بر فقرا، این مسیحیان به طور ضمنی اعمال ثروتمندان را تأیید و تصدیق و اعمال فقرا را رد می‌کنند. همه اینها اولین نمونه‌های خاص از چیزهایی هستند که افراد را در برابر آزادی قانون، قانون آزادی، مقید و برده می‌کنند.

آنها به آزادی و نجات از همه این چیزها و داوری ناشی از آنها نیاز دارند. این آیات نمونه‌های خاصی از ایمان بدون عمل هستند و شامل نمونه‌های خاصی از عدم تحمل آزمایش‌ها می‌شوند. همانطور که می‌گویم، این تا حدودی پاسخی به ظلم و ستم ثروتمندان به این مسیحیان است، همانطور که از این آیات برمی‌آید.

باشه. فکر می‌کنم اینجا جای خوبی برای مکث باشه و وقتی فصل‌های ۳ و ۴ رو از سر گرفتیم، ادامه‌اش رو می‌خونیم.

من دکتر دیوید باور هستم در حال تدریس در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس. این جلسه شماره ۲۳، یعقوب ۲: ۲۱-۲۶ است.